

شرح و توضیح

هزار مثل

در گویش نویس گانی

دکتر مهدی صابونی

ابراهیم طاهرزاده

فیفا

سرشناسه	: طاهرزاده، ابراهیم، ۱۳۳۱.
عنوان و نام پدیدآور	: شرح و توضیح در گویش تویسرکانی / ابراهیم طاهرزاده، مهدی صابونی.
مشخصات نشر	: تهران : شادرنگ، ۱۳۸۶.
لیتوگرافی	: نگاتیو
چاپ و صحافی	: شادرنگ
مشخصات ظاهری	: ۴۲۲ ص.
شابک	: 978-964-7434-18-8
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیفا.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: ضرب‌المثل‌های ایرانی.
موضوع	: ضرب‌المثل‌های تویسرکانی.
شناسه افزودن	: صابونی، مهدی، ۱۳۴۳.
رده‌بندی کنگره	: PIR۲۲۸۴/م۵۵۲۲
رده‌بندی دیوپی	: ۳۹۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۷۳۹۲۵
چاپ	: اول
تیراژ	: ۱۰۰۰ عدد
قیمت	: ۲۵۰۰۰ ریال

عنوان کتاب : شرح و توضیح "هزارمثل" در گویش تویسرکانی
 نویسنده : ابراهیم طاهرزاده - دکتر مهدی صابونی
 ناشر : انتشارات شادرنگ
 چاپ و صحافی : شرکت چاپ و نشر شادرنگ
 لیتوگرافی : نگاتیو
 قطع : رحلی
 شمارگان : ۱۰۰۰ جلد
 تاریخ چاپ : ۱۳۸۸ - اول - تهران
 قیمت : ۴۵۰۰۰ ریال
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۳۴-۱۸-۸

ISBN: - 978-964-7434-18-8

تویسرکان - بلوار معلم - کتابخانه‌ی رضی‌الدین آرمیانی

E-mail : hezaar-massal@tuyserkan.com

فهرست

مقدمه	(ب)
مثل‌ها	۱
نمایه‌ی مثل‌ها	۳۸۳
نام‌یاب	۳۹۷
نشانگان آوانگاری	۴۰۳

مقدمه

مشتی از خروار، نمونه‌ای از بسیار

راست گفته‌اند که:

"آدمی در هفت سالگی می‌خواند و در هفتاد سالگی می‌فهمد"

در دوران کودکی از پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها مثل‌ها و سخنان دو پهلوی و کنایه آمیز شیرین، بسیار شنیده‌ایم و اکنون پس از گذشت سالها، می‌بینیم که آن سخنان کوتاه به ظاهر ساده، دارای چه مفاهیم جالب و ارزنده‌ای است. سخنان بس فشرده و هدفمندی که عامیانه‌اند و لطفشان نیز در همین عامیانه بودن شان است. زیرا به صورت طبیعی و بدون هیچ تکلفی بر زبانها جاری شده و سینه به سینه نقل می‌شوند. سخنانی که حاصل قرنهای متمادی کار و تجربه، غم و شادی و تلاش و کوشش عامه‌ی مردم یک منطقه‌اند. سخنانی که گاه شاعرانه، گاه هشدار دهنده و گاه حکمت آموزند و در جای مناسب خود به کار رفته‌اند. باید آنها را جدی گرفت و در حفظ شان کوشید. زیرا علاوه بر اینکه از نظر سیر و تطوّر زبان قابل تامل و بررسی‌اند، گویای نحوه‌ی تفکر و معیشت مردم یک ناحیه نیز هستند.

زبان هر قوم بخش مهمی از شخصیت فرهنگی آن قوم است. هر اندازه که زبان خود را بهتر بشناسیم، فرهنگ خود را بهتر شناخته‌ایم و از این فرهنگ بهره‌مندتر خواهیم شد.

ای کاش در گذشته نیز وسایل ضبط صدا و تصویر وجود داشت و ما می‌توانستیم بشنویم و ببینیم که مردم دیارمان در قرن‌ها و هزاره‌های پیش، دقیقاً چگونه سخن می‌گفته‌اند و چگونه زندگی می‌کرده‌اند، تا با بهره‌گیری از این میراث، بهتر زندگی کنیم. تاسف بر آنچه از دست رفته بی‌حاصل است. اما اگر امروز کوتاهی کنیم و آنچه را که باید حفظ گردد، از دست بدهیم، جبران ناپذیر خواهد بود.

آنچه که در پی می‌آید بخشی از مثل‌ها (کنایه، ایهام، مجاز، استعاره) در گویش نویسرکانی^۱ است که اگر فراموش شوند، فرهنگ همراه آنها نیز فراموش خواهد شد. در این مجموعه از واژه‌ها، دعاها، نفرین‌ها، لالایی‌ها، عقاید عامه، طریق معالجه‌ی بیماری‌ها و ... سخنی در میان نیست. امید داریم صاحب نظران و زبان‌شناسان، در این زمینه به کارهای تحقیقی و علمی بپردازند.

در این کتاب از ذکر مثل‌های مشهوری که در کتابهایی چون "امثال و حکم دهخدا" آمده است، خودداری کرده‌ایم. مگر آنهایی که در این کتابها با توضیح کافی همراه نیستند و یا در شهر ما به نحو زیباتر و با معنی‌تری بر زبانها جاری است. برای

۱- قدیمی‌ترین جایی که از نویسرکان با همین نام ذکری به میان آمده است، کتیبه‌ی بزرگ شاپور اول (نقش رستم) ساسانی است (۲۴۰ تا ۲۷۰ میلادی). در این کتیبه‌ی ۱۷۵۰ ساله نام حاکم نویسرکان "مهریک" ذکر شده است. "همدان نامه" - دکتر پرویز اذکایی - صفحه‌ی ۱۰۲

نمونه در "امثال و حکم دهخدا" و "ده هزار مثل فارسی و بیست هزار معادل آنها" تالیف دکتر ابراهیم شکورزاده آمده است:

"به گرگ گفتند تو را چوپانی داده‌اند. بگریست. گفتند چرا گری؟ گفت: می‌ترسم دروغ باشد" مثل مذکور، بسیار زیباتر و با معنی‌تر، با گویش تویسرکانی چنین است: "و گرگ گفتن فردا نووه گلت. گ' آی فرمایشا نکنید که م' نمی‌روم" (به گرگی گفتند: فردا نوبت چوپانی توست، گفت: از این فرمایش‌ها نکنید، که من نمی‌روم). مثلی که در تویسرکان رایج است معنای کنایی قوی‌تری دارد، بیانش ساده‌تر و دلنشین‌تر است و جواب گرگی که با ریاکاری می‌گوید: من به چوپانی نمی‌روم، از جواب گرگی که برای رفتن اشتیاق نشان می‌دهد و گریه می‌کند، جالب‌تر و خنده‌دارتر است.

در توضیح مثل‌ها کوشیده‌ایم تا جایی که ممکن است، از زبانی ساده استفاده کنیم و از واژه‌ها و عبارت‌های دشوار بپرهیزیم. به این منظور حتی در شیوه‌ی بیان بعضی از حکایت‌ها، تغییراتی داده‌ایم تا به زبان امروزی نزدیک‌تر شوند و کوشیده‌ایم شعرهایی را انتخاب کنیم که ساده، شیرین، دلپذیر، آموزنده و هشدار دهنده باشند. با تمام کوششی که به کار بردیم، نتوانستیم برای همه‌ی مثل‌ها حکایت یا شعر مناسبی پیدا کنیم. اگر خدا توفیقی بدهد، در چاپ بعدی این کمبود بر طرف خواهد شد. به شرط آنکه:

"هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند"

یک نکته‌ی مهم، دشواری در توضیح بعضی از مثل‌های به ظاهر ساده است، که ذهن را به خود مشغول می‌کند و از این سو به آن سو می‌برد و در نهایت پس از

انتخاب یک معنی، باز نباید انتظار داشت که همگان آن را بپذیرند. زیرا سلیقه‌ها گوناگون است و نظرگاهها مختلف. برای نمونه آیا مثل مشهور و متداول "خدایی که بیشه فرعون، بتّش می‌شه چُسینه خَلّه"^۱، را می‌توان به گونه‌ای توضیح داد و برایش معادلی آورد، که جای هیچ ایراد و اشکالی نباشد؟ این یک مثل را شما توضیح بدهید و برای ما بفرستید.

آنچه را که ملاحظه می‌فرمایید برای بزرگترها خاطره انگیز و برای نوجوانان و جوانان جالب توجه است. این کنایه‌ها و مثل‌های خیال‌انگیز و عبرت‌آموز می‌تواند موضوع نمایشنامه‌های کوتاه و جالب نویسندگان باشد و هنرمندان عزیز شهرمان آنها را به زیبایی و شیرینی اجرا کنند.

در بعضی از کنایه‌ها و مثل‌ها الفاظی هست که ناگزیر از ذکر آنها بوده‌ایم، بزرگان ادب فارسی چون سعدی و مولوی و عبید زاکانی نیز از ذکر آنها ابایی نداشته‌اند. باید توجه داشت که "در مثل مناقشه نیست" گاهی یک کنایه‌ی توأم با لفظی رکیک، حاوی معنایی عجیب و حکمت‌آموز است که به خاطر وجود آن واژه نمی‌توان از آن صرف نظر کرد.

"هزل بگذار و جدّ از او بردار"

برای تشریح و توضیح برخی مثل‌ها، ابیاتی آورده شده است، که نام سرایندگان آنها معلوم نشد، از کسانی که در این زمینه ما را آگاه فرمایند ممنون خواهیم شد.

از بین چند هزار مثل زیبا، بهترین آنها را گلچین کرده‌ایم و برای پربارتر شدن این مجموعه، از سخنان، یادداشت‌ها و راهنمایی‌های صدها نفر از همشهریان گرانقدر

۱- خدایی که بشود فرعون، بنده‌ی او هم می‌شود سوسک و خرخاکی .

بهره‌ها برده‌ایم. اما از آنجا که تعداد این عزیزان نکته‌سنج و دل آگاه بسیار زیاد است، از ذکر نام یکایک آنان معذوریم و از لطف و محبت بی‌دریغ آنان بی‌نهایت سپاسگزاریم.

در نقل مثل‌ها، از هرگونه دخل و تصرف و اعمال نظر شخصی پرهیز کرده و کوشیده‌ایم تا آنها را به همان صورتی که به کار می‌روند، ذکر کنیم. مثلی را به خاطر وجود لفظی رکیک و یا لحن هزل آمیزش کنار نگذاشته‌ایم. مثلی را به دلیل اینکه از نظر علمی مورد تأیید نیست و یا با آداب و رسوم مردم زمانه‌ی ما سازگاری ندارد نادیده نگرفته‌ایم و در نهایت صمیمانه آرزو داریم که همه‌ی خوانندگان عزیز از مطالعه و تعمق در معنی و مفهوم آنها نکته‌های جالبی را دریابند و لذت ببرند و هیچ یک از کلمه‌ها، جمله‌ها و عبارت‌های این دفتر کوچکترین سوء تعبیری را به وجود نیاورد و کمترین گرد ملالی بر خاطری ننشاند.

چو غنچه گر چه فروستی است کار جهان

تو همچو باد بهاری گرو گشا می باش

حافظ

دکتر مهدی صابونی

ابراهیم طاهرزاده

تویسرکان- بلوار معلم- کتابخانه‌ی رضی الدین آرتیمانی

E-mail : hezaar-massal@tuyserkan.com

"کوشش این حق گزاران یاد باد"

استاد جلال‌الدین همایی در کتاب ارزشمند "فنون بلاغت و صناعات ادبی" (صفحه‌ی ۳۰۰-۲۹۹)، در ذیل تعریف "ارسال مثل- تمثیل" چنین آورده است:

"گاه باشد که آوردن یک مثل در نظم یا نثر و خطابه و سخنرانی، اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده، بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله باشد"

چرا چنین است؟ از آن جهت که مثل‌های موجود و متداول در هر سرزمینی عصاره و چکیده‌ی ذوق‌ها و سلیقه‌ها، خوی‌ها و خصلت‌ها، عادت‌ها، باورها و اندیشه‌های عامه‌ی مردم آن دیار را- سینه به سینه- از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌سازند و چون امثال و حکم عامیانه‌ی ما هم بخش عظیمی از گنجینه‌ی فرهنگی ما را تشکیل می‌دهند، برای جمع‌آوری و ثبت و ضبط این گوهرهای گرانبها هیچ فرصتی را نباید از دست داد.

از همین روست که در این روزگار، بزرگان و پژوهشگران علی‌قدری همچون علامه دهخدا، محمدعلی جمالزاده، صادق هدایت، استاد احمد بهمنیار، مهدی پرتوی و دیگر محققان هر یک به گونه‌ای در خور ستایش گام‌های استواری در این راه برداشته‌اند، ولی با توجه به عظمت و گستردگی کار، هنوز در این رشته از تحقیق در نیمه‌ی راه هستیم و تا رسیدن به مقصد نهایی و کمال مطلوب فاصله‌ی بسیار داریم.

بدیهی است که با توجه به وسعت خاک کشور عزیزمان ایران، تنوع و تعدد لهجه‌ها و اقوام و قبایل گوناگونی که در این سرزمین زندگی می‌کنند، گردآوری همه-ی مثل‌های موجود از حدّ توان فرد خارج است، بلکه همت و پشتکار جمعی و گروهی

را می‌طلبد و نیاز به سرمایه‌گذاری کلان و صرف وقت و حوصله‌ی بسیار دارد و برای این اقدام نیز لازم است که موسسه‌های فرهنگی با برخورداری از پشتوانه‌ی حمایت دولت، متولی و عهده‌دار چنین کارهایی باشند. که متأسفانه در اوضاع و احوال و شرایط کنونی امید چندانی به تحقق این گونه آرمان‌های ملی و فرهنگی وجود ندارد.

پس شاید تنها راه ممکن این باشد که دلسوزان و علاقه‌مندان هر خطه از این میهن پهناور، به انگیزه‌ی ذوق شخصی و با پشتوانه‌ی احساسات وطن‌پرستانه دست به کار شوند و در این مسیر از پیشگامانی سخت کوش و صاحب نام مانند میرزا علی‌اکبر دهخدا و دیگر همگامان او پیروی کنند و شیوه‌ی کار آنان را مدّ نظر قرار دهند و هر کس به اندازه‌ی وسع و همتی که دارد، برای یافتن و جمع‌آوری این گنج‌های پنهانی در شهر و دیار خود به جستجو بپردازد و حاصل کار را در گنجینه‌ای موسوم به "مجموعه‌ی امثال و حکم" فراهم آورد. تا به یاری خدا در آینده‌ای نه چندان دور، دیگر پژوهشگران و جامعه‌شناسان را به کار آید و در نتیجه بر غنای زبان شیرین مادری افزوده گردد. یعنی همین کاری که دوستان گرامی و سخت‌کوش، آقایان ابراهیم طاهرزاده و دکتر مهدی صابونی در پیش گرفته و بحمد الله از عهده‌ی عهد خود سرفراز بیرون آمده‌اند و مصداق قول حکیم سنائی قرار گرفته‌اند که فرموده است:

منگر تو بدو که ذوفنون آید مرد در عهد و وفانگر که چون آید مرد
از عهده‌ی عهد اگر برون آید مرد از هر چه گمان بری فزون آید مرد
پس جا دارد که ما هم سعی و تلاش چشمگیر ایشان را صمیمانه ارج نهیم و

بگوییم: "کوشش این حق‌گزاران یاد باد"

(ح)

و اما ویژگیهای مهم کتاب "هزار مثل" هر چند به طور اجمال:

حال و هوای مطالب کتاب بیشتر رنگ محلی دارد. زیرا همچنان که مولفان محترم هم در مقدمه ذکر کرده‌اند - حتی‌الامکان - سعی نموده‌اند از ذکر مثل‌های مشهوری که در آثاری چون امثال و حکم دهخدا آمده است پرهیز کنند و اختصاصاً به مثل‌هایی پرداخته‌اند که طی چندین نسل دهان به دهان گشته، با ذوق و پسند عامه‌ی مردم جور درآمده و در حافظه‌ی جمعی مردم تویسرکان باقی مانده است. تا جایی که از بررسی و تجزیه و تحلیل این‌گونه مثل‌ها و اصطلاحات، هم می‌توان با گویش تویسرکانی بیشتر آشنا شد و هم به ذوق و سلیقه، خلق و خوی جمعی و نحوه‌ی سلوک و رفتار فراموش شده یا در حال فراموشی مردم این دیار پی برد. برای مثال به موارد زیر توجه بفرمایید:

۱- مثل شماره‌ی ۴۲۷

"رَمی یا همیشه یِه چیش بخنه، یِه چیش گریه گنه"

ما را از طرز حسن سلوک! شوهران با کفایت! با زنان مظلومشان آگاه می‌کند.

۲- مثل شماره‌ی ۴۳۱

"زیمس مسافرت آی قیده و ا قیده حرم"

زمستان‌های بسیار سرد و طاقت فرسا و بدون وسایل و امکانات امروزی را در ذهن تداعی می‌کند و نشان می‌دهد که مردم از شدت سرما ترجیح می‌داده‌اند که حتی از زیر کرسی‌های خود هم بیرون نیایند، تا چه رسد به مسافرت به جاهای دور دست.

۳- مثل شماره‌ی ۴۳۹

"زوت بغله مین آش غوروا"

از واژه‌ی "غوروا" که نام آشی محلی است، به اصالت و کهنگی زبان پی می‌بریم.
زیرا غوروا واژه‌ای است مرکب از (غوره + وا = آش)

۴- مثل شماره‌ی ۷۵۸

"می‌منه کچل تنوری"

به یادمان می‌آورد که در زمان قدیم چگونه مرض کچلی در بین مردم شایع بوده و چه بسا کچل‌هایی که به خاطر شرم داشتن از نمایاندن کله‌ی کچل و بدقواره‌ی خود کمتر در انتظار آفتابی می‌شده‌اند و ماندن در پای تنور خانه را به هر جای دیگر ترجیح می‌داده‌اند.

۵- مثل شماره‌ی ۸۱۶

"میته دختر دایی شو؟"

نشان می‌دهد که تهیه‌ی چهار دختران برای خانواده‌های فقیر و بی‌بضاعت چه مصیبت عظمایی به شمار می‌آمده است.

۶- مثل شماره‌ی ۸۴۵

"میته و آسو خان گفتیم یلبو؟"

هم تصویر روشنی از اقتدار خان‌های گردن کلفت و مستبد را به دست می‌دهد و هم اجحافی را که در حق رعایای خود می‌کرده‌اند در ذهنمان آشکار می‌سازد.

۷- مثل شماره‌ی ۸۷۱

"نصیبت خیر گشت"

نشان می‌دهد که از نظر روانشناسی تعلیم و تربیت، به این نتیجه رسیده‌اند که نصیحت خشک و خالی نه تنها کارساز نیست، بلکه دل آزار هم هست و نتیجه‌ی

معکوس می‌دهد. به نحوی که نصیحت به گوش خر جاهل هم ناخوشایند است، تا چه رسد به آدم عاقل!

۸- مثل شماره‌ی ۹۰۸

"وا خمیر گیرا می‌ره، وا قمار بازا ورمی‌یرده"

هم به شغل پرزحمت خمیرگیرهای شهر اشاره دارد، که برای خمیر کردن آرد کله‌ی سحر از خانه خارج می‌شدند و هم اشاره‌ای دارد به وقت گذرانی مضر و بیهوده‌ی دسته‌هایی از قماربازان حرفه‌ای، که چنان در مجالس قمار شبانه‌ی خود به کاربرد و باخت مشغول بودندند که تا دیرگاه به خانه باز نمی‌گشته‌اند.

۹- مثل شماره‌ی ۹۴۶

"هزارِ گردو خوار کرده"

هم اشاره‌ای دارد به شغل عمده‌ی کشاورزان و مردم توپس‌رکان، که بخش بزرگی از معیشت آنان با خرید و فروش گردو تامین می‌شده و هم به طرز فروش آن گردوها که دانه‌دانه می‌شمرده و به خریداران می‌فروخت‌اند. در حالی که امروزه گردوها را وزن می‌کنند و کیلویی می‌فروشند. دیگر اینکه عدد هزار به ویژه "هزار تومان" از نظر توده‌ی مردم رقم بسیار بزرگی بوده، که تنها شمارش گردو می‌توانسته از عظمت آن بکاهد.

۱۰- مثل شماره‌ی ۹۹۴

"یه لاش شوّه جَنَم"

در توصیف آدم بی‌مبالاتی است که از زیان‌ها و اشتباهات پیاپی عبرت نمی‌گیرد و باز هم مبادرت به کارهای آنچنانی می‌کند و بعد از هر شکست و اشتباهی، عقده‌ی دلش را با گفتن جمله‌ی "به جهنم" خالی می‌سازد.

△ △ △

در این کتاب علاوه بر درج مثل‌ها به گویش محلی، عین همان جمله‌ها به زبان معیار امروزی بازنویسی شده است. ضمناً در نتیجه‌ی زحمات یکی از جوانان فاضل و کوشنده‌ی شهرمان (آقای حامد رفعت‌جو) که مثل‌های این کتاب را "آوانگاری" کرده‌اند خواندن آنها برای همگان آسانتر گردیده است.

△ △ △

در چند جای کتاب، دریازده‌ی تخفیف واژه‌ها، ابدال حروف و نکات دستوری در گویش توپسرکائی، با بررسی‌های سودمندی مواجه می‌شویم و علاوه بر آن، موارد مورد بررسی با زبان فارسی معیار، به خوبی مقایسه شده است.

هر نکته‌ی دستوری با چند مثال توضیح داده شده و قاعده‌ی مناسبی برای آن ارائه گردیده است.

به نظر می‌رسد مطالب مذکور برای علاقه‌مندان و زبان‌شناسان جالب و از جهاتی تازگی داشته باشد.

△ △ △

در توضیح مثل‌ها و اصطلاحات و کنایات تنها به نوشتن معنی ساده‌ی آنها بسنده نشده، بلکه برای روشنتر شدن معانی به درج مثل‌های معروف و رایج و اشعار و امثال گوناگون استشهد شده است. که این امر دایره‌ی شمول مطالب و معانی آنها را از محدوده‌ی حوزه‌ی بومی بیرون برده و به قلمرو وسیعتری گسترش داده است.

و کلام آخر اینکه: برای تنوع بخشیدن به موضوع در لابلاي مطالب اصلی به نمونه‌های دل‌انگیزی از اشعار و حکایت‌های شیرین و مطایبه‌آمیز بر می‌خوریم که هر یک به نوبه‌ی خود می‌تواند علاقه‌مندانی داشته باشد. که از این جهت نیز فایده‌ی عام کتاب دو چندان گشته است.

با تمام این احوال هر چه هست، به ثمر رسیدن این کار برای مولفان گرامی توفیق بزرگی است و اگر هم نارسایی یا نقایصی داشته باشد، چه خوب است که همشهریان عزیز ضمن اینکه آن موارد را به صاحبان اثر گوشزد می‌نمایند، با خواجه‌ی شیراز نیز هم‌نوا باشند که:

کمال صدق محبت بین، نه نقص گناه
که هر که بی‌هنر افتد، نظر به عیب کند

والسلام - اول اردیبهشت ماه جلالی سال ۱۳۸۵

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرمانشاه

ابوالقاسم شیدا

نغمه‌سرایی با مثل

اول کارها به نام آفریننده‌ای که آدمی را به فضیلت سخن برتری داد و به قدرت قلم سروری. ذکرش منور کننده‌ی دل‌های بشر است و شکر نعمتش شیرین‌تر از شکر. بر آستان صمدیتش آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند و در بوستان احدیتش آنها که بریارترند سرافکننده‌تر. منعمی که

به نادان آنچنان روزی رساند که صد دانا در آن حیران بماند
توانایی که بی‌اراده‌ی او آب از آب تکان نخورد و اگر تیغ علم از جای بجنبد
رگی نبرد. مَهْمَنی که بی‌اجازه‌ی او برگی از درخت نیفتد و بدون حفظ و حمایت او
سنگی روی سنگ بند نشود. حکیمی که هر تنی را بهر کاری ساخت و به هر کس هر
چه لایق بود بخشید. خرد را بنا به حکمتی شاخ نداد و گریه‌ی مسکین را از روی
مصلحتی پر نبخشید. سرما را به اندازه‌ی بالابوش می‌دهد و کوه را دیده‌ی آنگاه برفش
را می‌فرستد. مدبری که با پنبه سر می‌برد و دیوار را چنان می‌اندازد که گرد نکند.
نجار نیست ولی در و تخته را به هم جفت می‌کند. شیشه‌گر نیست، اما شیشه را در
بغل سنگ نگه می‌دارد. رحیمی که اگر ز حکمت ببندد دری، ز رحمت گشاید در
دیگری. منتقمی که چوب مکافاتش صدا ندارد و اگر بزند دوا ندارد. قلم نویسندگان
هرچند که شاه جهان است، بر خوان مدح و ثنایش گدایی است بینوا و زیان مردمان
اگر چه قلم اوست در شکر نعمت‌هایش عاجزی است نارسا.

از دست و زیان که برآید کز عهده‌ی شکرش به در آید
خدایا بزرگی سزاوار تست، ما را بر آن دار که خواهی و از آن باز دار که نخواهی.
از مقدمه‌ی "داستان‌نامه‌ی بهمنیاری" - احمد بهمنیار